

حال و روز «روشنفکری» در ایران امروز

چرا نسل جدید از روشنفکران دینی حرف شنوی ندارد؟

دکتر مسعود پور فرد

استاد علوم سیاسی و عضو هیات علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

اگر بخواهیم پاسخی روشن به این پرسش بدهیم که «روشنفکری دینی در ایران امروز چه حال و روزی دارد؟» دقیق‌ترین گزاره این خواهد بود که روشنفکری دینی در امروز و اکنون جامعه ایرانی دیگر جایگاهی ندارد. این در حالی است که در دهه هفتاد و تا نیمه دهه هشتاد روشنفکری دینی جریان مسلط و اثرگذار در جامعه بود اما پتدریج از اواخر دهه هشتاد جایگاه خود را از دست داد به چند دلیل؛

نخستین دلیل به کهنه و فرسوده شدن نظام دانایی و معنایی جریان فکری روشنفکری دینی مربوط می‌شود. این کهنگی و عدم روزآمدی تا آنجاست که به گونه‌ای می‌توان از نوعی گسست فکری میان روشنفکران دینی و نسل جوان در جامعه ایرانی سخن گفت تا آنجا که مباحث و مسائلی که این جریان فکری طرح می‌کند اساساً برای نسل جوان امروز ما موضوعیتی ندارد.

دلیل دوم به رشد و بلوغ نسبی جامعه بازمی‌گردد که این رشد، لزوماً می‌تواند ریشه‌های دینی نداشته باشد. طرح مطالباتی همچون «دموکراسی خواهی» یا «آزادی» نشانه‌هایی از رشد و بلوغ اجتماعی است که ممکن است لزوماً ریشه‌های دینی هم نداشته باشند و به تبع، روشنفکران دینی هم در این زمینه نمی‌توانند ورودی داشته باشند و محل توجه جامعه قرار گیرند.



حذف روشفکر از ساحت جامعه و غلبه نگاه امنیتی بر عرصه تفکر، یکی دیگر از دلایلی شد که روشنفکران دینی پایگاه و مرجعیت اجتماعی خود را از دست دادند. در دوره‌هایی خصوصاً در اواخر دهه هشتاداد که برخی، این جریان فکری را در جامعه ایرانی یک خطر و تهدید تفسیر و خوانش کردند و به همین دلیل به طرد و حذف‌شان از جامعه اقدام کردند که البته این نوع از مواجهه، بیشتر از سوی گروه‌های تندرو صورت گرفت. این در حالی است که همواره ساختار قدرت و حاکمیت بر «مدار» تأکید داشت و در این عامل، تقصیری متوجه ساختار حاکمیت نیست.

دلیل چهارم تغییری بود که در طبقه متوسط جامعه ایرانی رخ داد و باعث شد تا آنان بیش از مرجعیت جریان‌های فکری و روشنفکری، مرجعیت فکری رسانه‌ها و عوامل بیرونی را بپذیرند و به نوعی پرتاب‌شدگی به دنیای رسانه‌ای و جهانی در این امر خلیل بود.

دلیل پنجم که به نوعی پیامد عامل چهارم است به تبحر و پویایی جامعه ایرانی در دنیای رسانه‌ای شده امروز برمی‌گردد که طی آن، روشنفکران و متفکران با مخاطبی پیوسته در حال تغییر و تحول مواجه‌اند و همین امر ارتباط گیری با بدنه جامعه را دشوارتر کرده است.

ورود جریان روشنفکری دینی به ساختار سیاسی قدرت، عامل دیگری برای از دست رفتن جایگاهش در جامعه شد. همین امر باعث شد تا روشنفکران دینی ما از نقد ساختار عاجز بمانند چراکه خود نیز به بخشی از بدنه قدرت و ساختار بدل شدند.

مجموعه این عوامل باعث شده تا جریان روشنفکری دینی مرجعیت فکری گذشته را از دست بدهد و طی آن مردم و جامعه دیگر منتظر گفتمان روشنفکری دینی نبینند و از آن حرف شنوی ندارند. بر این اساس، در خصوص «تحولات جریان روشنفکری دینی در دنیای امروز» باید گفت که هر سه شاخه این جریان اعم از گروه «سنت‌اندیشان»، «مدرن‌اندیشان» و «متجددان» از کار افتاده شده‌اند و روشنفکری در جامعه ما، به یک پروژه بسته و ناتمام رسیده است. در این فضا، تنها آن دسته از روشنفکرانی که «مسائل اقتصادی» و «عدالت اجتماعی» را محل توجه و تأمل خود دارند، شانس درخشش خواهند داشت؛ چرا که در بحران سیاسی و اجتماعی این روزهای جامعه ایرانی جای افرادی که درباره عدالت اقتصادی و عدالت سیاسی تأمل ورزی کنند، خالی است و تعداد افرادی که به این حوزه ورود کرده‌اند بسیار نادر است و اگر روشنفکری در این حوزه ورود نکند، مقصر است.

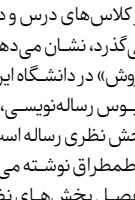
❖ **مکتوب حاضر، متن ویرایشی و تلخیص شده «ایران» از سخنرانی دکتر مسعود پورفرد است که با عنوان «تحولات جدید روشنفکری در ایران امروز» در محل پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی واحد قم ارائه شد.**

تأملی بر کتاب «سفر نظریه‌ها» اثر دکتر عباس کاظمی

سفرهای بی‌بازگشت

نظریه‌های مسافر در جامعه ما چه سرنوشتی پیدا می‌کنند؟

مواجهه اصحاب علوم اجتماعی ایران با «نظریه‌ها» کلیدی‌ترین مباحث برای شناخت وضعیت علوم انسانی و اجتماعی مدرن در ایران است. آنچه



دکتر غبار رحمانی

جامعه‌شناس و عضو هیات علمی مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی

در کلاس‌های درس و در رساله‌های دانشجویی می‌گذرد، نشان می‌دهد که موقعیت «نظریه» و «روش» در دانشگاه ایرانی هنوز برنمانده است. کابوس رساله‌نویسی، انتخاب نظریه یا نوشتن بخش نظری رساله است؛ بخشی که اغلب بسیار پرطمطراق نوشته می‌شود. هرچند این فرجهی مفصل بخش‌های نظری کتاب‌ها و رساله‌ها، لزوماً به معنای فهم درست همان نظریه‌ها هم نیست و گاه بسیاری از ظرایف نظریه‌ها نیز در این مسیر قربانی بدفهمی‌ها و فهم ناقص می‌شود. از سوی دیگر، این نکته در میان دانشجویان علوم اجتماعی وجود دارد که باید نظریه‌های بسیاری را بدانند و بسیار عمیق نظریه‌ها و تبار آنها را بخوانند تا بتوانند خود را به‌عنوان کسی معرفی کنند که نظریه را می‌فهمد. این نوع نگاه به نظریه‌ها به‌عنوان اموری انتزاعی و بسیار عمیق و چندلایه و فلسفی نهایتاً به موقعیتی در دانشجویان ایرانی منجر می‌شود که از یکسو نظریه را به مثابه یک امر انتزاعی متصلب و بسیار جدی و البته به‌صورت مکانیکی برای فهم جامعه ایرانی به کار برند و از سوی دیگر به جای بازاندیشی در نظریه‌ها بر حسب بستر جامعه مورد مطالعه‌شان، جامعه را به رهنوی که شده در قالب‌های از پیش موجود نظریه‌ها تنظیم و تعدیل و دستکاری کنند.

در نهایت، ما با موقعیتی از وضعیت علوم اجتماعی برای جامعه دانشگاهی ایرانی مواجه هستیم که «نظریه» و همراه با آن، «روش» به‌صورت بسیار مکانیکی برای فهم جامعه ایرانی بر واقعیت پیش روی محقق قالب زده می‌شود. نوعی حسرت یا شاید نوعی سندروم «میل به نظریه‌دانی» هم برای همیشه در ذهن این دانشجویان ومحققان شکل می‌گیرد. خلق نظریه نیز یک کار صرفاً نظری فارغ از بستر و میدان محسوب می‌شود. به همین سبب در سطح فردی آدم‌ها به سمت مطالعه بیشتر نظریه‌ها می‌روند و در سطح نهادی هم این میل وشوئوت نظریه‌ها، منجر به تأسیس «کرسی‌های نظریه‌پردازی» شده است. گویی «انظریازی نظری» راهی برای تولید علم است. این وضعیت بغرنج چندین دهه است موجب رجوعی و ضعف بنیادی علوم اجتماعی برای مواجهه با واقعیت شده است. به همین دلیل نوعی اختلال سیستماتیک در ذهنیت علوم اجتماعی دانشجویان ایرانی ایجاد کرده و امروز در قالب اسنادان علوم اجتماعی نیز خودش را نهاده‌ین کرده است. اسنادان بسیاری سعی کرده‌اند این مسأله را مورد مناقشه قرار دهند و همیشه به شیوه‌ای انتقادی از عقیم بودن یا سترون بودن گفتمان‌های علوم اجتماعی در ایران صحبت کرده‌اند. در این مناقشه دو طیف اصلی شکل گرفته‌اند: آنان که دانش عمیق نظریه (نظریه‌دانی عمیق) را راجح‌ل دانسته‌اند و آتانی که به اسناد نظریات پست‌مدرن اصولاً منکر قابلیت نظریه‌های غربی در ایران شده‌اند.

این دوره در عمل دو روی سکه واحد هستند: شدیایی ونفرت نسبت به نظریه غربی- راجح‌ل گروه نخست، مطالعه بسیار گسترده نظریه‌ها و عصری را در نظریه‌دانی صرف کردن است و راجح‌ل گروه دوم، نفی قابلیت فهم جامعه ایرانی از لنز نظریه‌های غربی و طرح ایده بومی‌سازی یا بومی شدن یا نظریه بومی، گاه نظریه‌های اسلامی است. این وضعیت دوقطبی در عمل منجر به کژتایی‌های گسترده‌ای در ذهن علوم اجتماعی ما ایرانیان شده است.

شاید یکی از بهترین و مهم‌ترین پژوهش‌ها برای فهم و تحلیل این وضعیت، کتاب جدید عباس کاظمی با عنوان «سفر نظریه‌ها» از ۱۴۰۱ منتشر شده است سعی کرده این پدیده را از چشم‌اندازی نوین و جدید و فراتر از دوگانه «نظریه‌زدگی» و «نظریه بومی و اسلامی» مورد بحث قرار دهد. این کتاب کوچک و خواندنی تلاش دارد چشم‌اندازی نوین فارغ از این دوقطبی‌ها برای فهم نسبت ما با علوم اجتماعی مدرن ارائه کند و البته بسیار خوب هم توانسته این کار را انجام دهد. کاظمی که شاید بتوان گفت خودش روزگاری در همین دوگانه «نظریه‌بازی» و «بومی‌سازی علوم انسانی» درگیر بوده، سعی کرده از این وضعیت بغرنج خارج شود. به همین سبب، گویی این کتاب، سفر درونی مؤلف در سیر زمان و در میان سرزمین نظریه‌ها است.

کاظمی تلاش دارد با طرح مفهوم «سفر نظریه‌ها» به سیالیت و بیچیدگی مواجهه ما با نظریه‌ها بپردازد و نشان دهد که نظریه‌ها هم سفر و حیات اجتماعی خودشان را دارند. «سفر نظریه‌ها» را می‌توان یک فرانظریه یا نظریه‌ای درباره نظریه‌ها دانست. هرچند به تعبیر مؤلف،

این کتاب را بیشتر باید درآمدی بر ایده سفر نظریه‌ها و وابستگی آنها به زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی دانست، زیرا از این منظر، هر نظریه‌ای در مسیر انتقال خودش تحولاتی را از سر می‌گذراند و حیات اجتماعی پیدا می‌کند که منجر به دلالت‌های بسیار متنوع ومختلف آن نظریه در بسترهای اجتماعی و برای مخاطبان مختلف می‌شود.

این کتاب در صد و پنجاه صفحه شامل یک مقدمه، پنج فصل و یک مؤخره و منابع است. در مقدمه، مؤلف به شیوه‌ای روایی وبسیار جالب تجربه زیسته خودش را در بستر مناقشه نظریه در علوم اجتماعی ایران قرار می‌دهد. مسأله‌ای که او پیش‌تر در سایر نوشته‌هایش به‌عنوان «نظریه‌زدگی» آن‌را مورد نقد قرار داده بود. در فصل نخست نیز به اهمیت «ایده سفر» برای فهم پدیده نظریه‌ها می‌پردازد، زیرا از نظر کاظمی به کمک این استعاره، از فهم ایستا، انتزاعی و غیرزمینه‌مند از نظریه فاصله خواهیم گرفت و ذهن خواننده را به پویایی‌های بیشتر در دل نظریات معطوف خواهیم کرد(ص ۲۳).

هرچند این فصل را می‌توانست به‌روایتی عمیق‌تر از مفهوم سفر در حیات انسانی اختصاص دهد. این فصل با وجود روایتی کوتاه و رانگیزاننده از مفهوم سفر، می‌توانست به کمک برخی مباحث تکمیلی در باب سفر بهتر و شاید عمیق‌تر هم باشد. قلم روان مؤلف تلاش داشته از خلال متون مختلف غربی و ایرانی به مسأله سفر و جابه‌جایی ایده‌ها، آدم‌ها و پدیده‌ها بپردازد. البته کتاب نیز همچنان در دوگانه «ایرانی و غربی» در رفت و آمد است که به نوبه خودش قابل بحث و مناقشه است که چگونه حتی وقتی رویکردی بنیامنتی به یک پدیده هم داریم باز در چهارچوب‌های تنگ «ما و غرب» درگیر هستیم. شاید بهتر بود محقق برای این فصل از ایده «سفر قهرمان» جوزف کمبل برای توضیح اهمیت مفهوم سفر در ذهن روان انسانی و قابلیت استعاره سفر برای فهم ساختارهای اندیشه انسانی استفاده می‌کرد.

هرچند در همین مختصر هم مؤلف به خوبی توانسته است ذهن مخاطب را متوجه اهمیت مفهوم سفر کند. در فصل دوم کتاب، به آثار ادوارد سعید و اید «نظریه‌های مسافر»، پرداخته شده است. نکته کلیدی در نظریه ادوارد سعید آن است که نظریه‌ها همیشه سرنوشت یکسانی در این سفرها ندارند و گاه حتی ممکن است به یک سازه ایدئولوژیک هم بدل شوند. به عبارت دیگر ما با خوانش آشنایی و معضومه‌نظریه‌ها مواجه نیستیم و همیشه خوانش نظریه‌ها یک امر زمینه‌مند و اجتماعی و سیاسی است، این به معنای تنوع سرنوشت‌های نظریه‌های مسافر در زمان و مکان است.

در فصل سوم با تأکید بر ایده‌های جیمز کلیفورد به تحول در معنای سفر در عصر جهانی شدن و زمانه بی‌قراری‌های مستم‌ر پرداخته است. کاظمی، دیدگاه‌های کلیفورد را در امتداد نظریه ادوارد سعید و برای تکمیل آن مطرح کرده است. در فصل چهارم نیز به مقوله سفر مفاهیم یا مفاهیم کوچک‌نده می‌پردازد و نوعی تحلیل جدید از «نظریه‌های مسافر» ارائه می‌دهد. از این سفرها برای توضیح تحول سیاسی است که با قدرت و سازمان‌ها و نهادهای علمی و سیاسی مرتبط است. در فصل پنجم ذیل نظریات جنوب از یون راون کولن، از دوگانه «نظریات شمال وجنوب» بحث می‌شود؛ اینکه نظریه‌پردازان شمال، امکان شنیدن صدای نظریه‌های جنوب را ندارند و مسیر سفر نظریه‌ها از شمال به جنوب و یک طرفه است. در نهایت کتاب به یک جمع‌بندی برای این بحث در بستر جامعه ایرانی می‌خواهد برسد. مسأله سفر نظریه‌ها، به مخاطب کمک می‌کند که با نظریه نه به مثابه یک سازه انتزاعی متصلب بلکه به مثابه یک پدیده «سیالی» و «زمینه‌مند» مواجه شود. زمینه‌زدایی از نظریه‌ها آنها را به سازه‌هایی بدل می‌کند که به جای «شرح واقعیت» منجر به «سنتکاری واقعیت» خواهند شد. نکته کلیدی در جمع‌بندی آن است که مؤلف سعی می‌کند تفکیک‌هایی میان انواع مواجهه با نظریه داشته‌اند.

۴ از نظر کاظمی، سفر نظریه‌ها با خوانش



هرچند تفکیک افراد و کارها در دست‌بندی‌های مختلف از اینکه سفر نظریه‌ها چه هست و چه نیست، در عمل بسیار دشوار است و شاید بهتر بود مؤلف، مصداق‌های این ایده خود را به عینه برای مخاطب مورد تحلیل قرار می‌داد. به همین دلیل در بحث سفر نظریه‌های مساله نظریه‌زدگی همچنان مساله نظریه‌های مسافر و مقوله نظریه‌زدگی تا حدی مبهم و باز می‌داد. به همین دلیل در بحث سفر نظریه‌های مساله نظریه‌زدگی تا حدی مبهم و باز می‌ماند و امکان تفسیرهای مختلفی را از خودش فراهم می‌کند. البته تا وقتی این باز بودن برای تفسیر ناشی از منطق درونی موضوع سفر نظریه‌هاست، مشکلی نیست؛ اما بخشی از این ابهام، ناشی از ابهام در توضیحات کتاب و ارائه شاخص‌های دقیق و حتی مصداق‌های دقیق برای این کار است.

درنگاهی کلان به کتاب به چند مسأله دیگر هم می‌توان اشاره کرد. به نظر مؤلف در این کتاب مفهوم سفر را بیش از همه

در ذیل ایده «مکان» صورت‌بندی کرده است. به همین دلیل در بطن کار ما با سیطره نوعی جغرافیایرایی در فهم مقوله سفر مواجه هستیم. می‌توان این مفهوم سفر را علاوه بر مکان، در زمان هم دنبال کرد. سفر می‌تواند در زمان و در مکان باشد. سفر می‌تواند حسب استعاره‌های ادبیاتی درنگاهی کلان به کتاب به چند مسأله دیگر هم می‌توان اشاره کرد. به نظر مؤلف در این کتاب مفهوم سفر را بیش از همه در ذیل ایده «مکان» صورت‌بندی کرده است. به همین دلیل در بطن کار ما با سیطره نوعی جغرافیایرایی در فهم مقوله سفر مواجه هستیم. می‌توان این مفهوم سفر را علاوه بر مکان، در زمان هم دنبال کرد. سفر می‌تواند در زمان و در مکان باشد. سفر می‌تواند حسب استعاره‌های ادبیاتی



فارسی، در آفاق باشد با انفس. گویی نظریه فقط در بین آدم‌های مختلف و در سرزمین‌ها نیست که سفر می‌کند بلکه می‌تواند در درون یک آدم و در طی زمان هم سفر کند. نظریه می‌تواند در همه این مسیرهای زمانی و مکانی، آفاقی و انفسی سفر کند که در این صورت می‌توان از تحولات و زمینه‌مندی نظریه‌ها حسب شخص، مکان، زمان وبستر انتقال نظریه فهم بهتری به‌دست آورد. به نظر می‌رسد که می‌شود برای فهم بهتر علوم اجتماعی در ایران در کنار طرح ایده سفر نظریه‌ها و مفاهیم، مسأله «سفر روش‌ها و تکنیک‌ها» را هم مطرح کرد. کتاب کاظمی می‌تواند فتح‌بایی در این بازاندیشی انتقادی در سفر روش‌ها باشد، زیرا در ایران ما صراً از «نظریه‌زدگی» رنج نمی‌بریم، بلکه از «روش‌زدگی» هم رنج می‌بریم. به همین دلیل سفر کرده خلاقانه وبسترمند مواجه شوند تا امکان‌های بیشتری برای علوم اجتماعی هم در فهم جامعه ایرانی هم در مشارکت در بسترهای جهانی علم فراهم کند.

http://irannewspaper.ir

editorial@irannewspaper.ir

رویارویی با سکولاریسم

«حکمرانی فرهنگی» در جامعه دینی یا چه چالش‌هایی روبرو است؟

دکتر حسین پرکان

دکترای سیاستگذاری فرهنگی و عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

۱ «حکمرانی اسلامی در دنیای امروز» با چالش‌هایی مواجه است که از زوایای مختلفی قابل بررسی است و حوزه فرهنگ یکی از این زوایا است. در این راستا، کمیسیون فرهنگی شورای اروپا برای «سیاستگذاری فرهنگی» ۲۱ چالش و دوارهی را احصا کرده است و رسیدن به اجماعی برای حل این چالش‌ها را پایه نظام سیاستگذاری فرهنگی در هر کشوری قلمداد می‌کند.

واقعیت این است که جوامع اروپایی و غربی، جوامع بسیطی هستند و صرف وجود اجماع و رای‌گیری چه توسط نخبگان و تصمیم‌گیران و چه توسط رای عمومی برای اجرایی شدن سیاست‌ها کفایت می‌کند. اما در جوامع دینی این اجماع و توافق با چالش‌های بیشتری مواجه است و از پیچیدگی بیشتری برخوردار است.

۲ چهار سال پیش، پژوهشی در حوزه «سیاستگذاری فرهنگی در جامعه اسلامی» انجام شد که در آن به ۱۷۰ چالش و دوارهی اشاره شده است. این در حالی است که در فرهنگ‌های احصا شده است. و تا زمانی که این چالش‌ها حل نشود، چرخه اجرا معیوب خواهد ماند و اساساً چرخه حکمرانی شکل نمی‌گیرد.

نکته‌ای که در این میان نباید از نظر دور داشت این است که مواردی که تحت عنوان چالش در



«سیاستگذاری فرهنگی» طرح می‌شود، صرفاً ناظر به «چرخه حکمرانی» است و بدین معنا نیست که لزوماً اسلام در خصوص آن موارد، بلاتکلیف است. چرخه حکمرانی ممکن است در مقام تدوین، یک نظر شفاف در خصوص موضوعی داشته باشد ولی در مرحله مشروعیت‌بخشی (به این معنی که مردم آن موضع و دیدگاه را بپذیرند و ذینفعان به اجرای این تصمیم راضی باشند) چندان موفق ظاهر نشود.

۳ یکی از جدی‌ترین چالش‌های ما در مسأله حکمرانی، عرفی‌گرایی و سکولاریسم است. این تفکر، حضور دین در ابعاد مختلف حیات بشر را نفی می‌کند؛ التفتات به علم و عقلانیت، مجانبیت دین از سیاست و حکومت، حاکمیت مردم به جای حاکمیت الهی، ناسازگاری دین با جامعه مدنی، قداست‌زدایی از دولت و حاکمان، توجه به آزادی‌های اجتماعی و حقوق اصیل و... از جمله اصول سکولاریسم است و ما در این حوزه چالش‌های کلیدی داریم چرا که روح حاکم بر اسناد بالادستی ما در حوزه سیاستگذاری فرهنگی، مقابله با سکولاریسم است و جمهوری اسلامی آمده تا همه چیز را به سمت اسلام سوق دهد و سکولاریسم در فضای اسناد ما جایی ندارد.

۴ اما نکته‌ای که در چالش سکولاریسم و حکمرانی اسلامی نباید از نظر دور داشت این است که اگر سکولاریسم را به مثابه یک فیجی دو لبه فرض کنیم که می‌کوشد اسلام و اساساً دین را از حاکمیت کنار بگذارد، یک لبه آن را «دین‌ستیزان» و لبه دیگر را برخی «متدینین» تشکیل می‌دهند و اتفاقاً برخی متدینین سکولاریسم را تقویت می‌کنند و یکی از تجلی‌گاه‌های تقویت سکولاریسم نهاد‌های علمی اعم از دانشگاه و حوزه است. ما در دانشگاه حضور سیستماتیک و نظام‌مند نیست، اما در حوزه اثری اسنادان دانشگاه نمی‌بینیم حتی در پژوهشگاهی که تحت عنوان «پژوهشگاه حوزه و دانشگاه» شکل گرفته است حضور اسنادان دانشگاهی به شکل جدی و اثرگذار دیده نمی‌شود و به نظر می‌رسد در میان متدینین، حسن ظن لازم نسبت به دانشگاه وجود ندارد و این جنس از مواجهه اتفاقاً به تقویت سکولاریسم و به جدایی علم و عقلانیت جزئی از دین می‌انجامد.

از این جنس بلاتکلیفی‌ها در لایه‌های اسناد بالادستی فراوان وجود دارد و اینها چالش‌های عجیبی را در مبحث حکمرانی فرهنگی در یک جامعه دینی ایجاد کرده است.

❖ **مکتوب حاضر، گزیده و ویرایشی «ایران» از سخنرانی دکتر حسین پرکان است که در نشست «چالش‌های معاصر حکمرانی در جمهوری اسلامی» در پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی ارائه شد.**